

درس دوازدهم: کاوهی دادخواه

۱- چو ضحاک شد بر جهان شهریار بر او سالیان انجمن شد هزار

قلمرو زبانی: انجمن شدن: گرد آمدن، انبوه شدن

قلمرو ادبی: جهان: مجاز از بخش بزرگی از جهان

قلمرو فکری: وقتی ضحاک در جهان به پادشاهی رسید، حکومت او هزار سال طول کشید.

۲- نهان گشت کردار فرزنانگان پراگنده شد نام دیوانگان

قلمرو زبانی: فرزانه: دانشمند، دانا

قلمرو ادبی: فرزانه، دیوانه: تضاد / پراگنده شد: مشهور شد، مرسوم شد / دیوانگان: ایهام: ۱- انسان های

نادان ۲- انسان دیو سیرت

قلمرو فکری: در مدت پادشاهی او، روش و رفتار دانایان از میان رفت و راه و رسم انسان‌های شیطان‌صفت

مرسوم شد.

۳- هنر خوار شد، جادوی ارجمند نهان راستی، آشکارا گزند

قلمرو زبانی: هنر: فضیلت، استعداد / خوار: پست و بی ارزش / حذف فعل «شد» به قرینه لفظی: جادویی

ارجمند [شد]، نهان راستی [شد] و آشکارا گزند [شد].

قلمرو ادبی: خوار، ارجمند: تضاد / نهان، آشکارا: تضاد

قلمرو فکری: فضیلت‌های اخلاقی بی‌ارزش شد و جادوگری ارزش پیدا کرد. صداقت از بین رفت و دروغ و

تباهی همه جا را گرفت.

۴- برآمد برین روزگار دراز کشید اژدهافش به تنگی فراز

قلمرو زبانی: برآمد: گذشت / فش: مانند

قلمرو ادبی: اژدهافش: (مانند اژدها) تشبیه / واج آرای «آ»/به تنگی فراز کشیدن: کنایه از دچار سختی شدن

قلمرو فکری: سال‌های زیادی به این شکل گذشت و آرام آرام ضحاک چون اژدها، در تنگنا و سختی افتاد.

۵- چنان بُد که ضحاک را روز و شب به نام فریدون گشادی دو لب

قلمرو زبانی: «را»: فک اضافه (دو لبِ ضحاک)

قلمرو ادبی: روز و شب: مجاز از مدام، همیشه / دو لب گشودن: کنایه از سخن گفتن / لب: مجاز دهان
قلمرو فکری: اوضاع به گونه ای شده بود که ضحاک در همه لحظات از دشمن خود، فریدون، حرف می زد.

۶- ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی گُند پشت راست

قلمرو زبانی: مهتر: بزرگتر، رئیس

قلمرو ادبی: در پادشاهی پشت راست کردن: کنایه از اینکه پادشاهی اش استوار و نیرومند گردد
قلمرو فکری: ضحاک از هر کشور بزرگان را دعوت کرد تا بتواند به پادشاهی خود استحکام ببخشد.

۷- از آن پس، چنین گفت با موبدان که ای پرهیز با گهر بخردان

قلمرو زبانی: با گهر: نژاده / این بیت و بیت بعدی موقوف المعانی‌اند

قلمرو فکری: سپس به روحانیان زرتشتی گفت: «ای هنرمندان بااصل و نسب و خردمند ...

۸- مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن، روشن است

قلمرو زبانی: «را»: نشانه مالکیت

قلمرو ادبی: واج آرایبی: «ن» / روشن بودن سخن: حس آمیزی / سخن: مجاز از موضوع
قلمرو فکری: من در نهان دشمنی دارم و دانایان این نکته و موضوع را می دانند...

۹- یکی محضر اکنون بیاید نوشت که جز تخم نیکی، سپهد نگشت

قلمرو ادبی: تخم نیکی: اضافه تشبیهی / تخم نیکی کاشتن: کنایه از کار نیک کردن
قلمرو فکری: استشهدنامه‌ای باید نوشت که ضحاک (من)، جز کار نیک، کاری نکرده است.

۱۰- ز بیم سپهد همه راستان بر آن کار گشتند همداستان

قلمرو زبانی: همداستان: موافق

قلمرو ادبی: آن کار: مجاز از گواهی نامه / همداستان بودن: کنایه از موافقت کردن
قلمرو فکری: همه بزرگان از ترس ضحاک برای انجام این کار، هم‌رأی و همراه شدند.

۱۱- بر آن محضر اژدها ناگزیر گواهی نوشتند بُرنا و پیر

قلمرو زبانی: برنا: بالغ، جوان / ناگزیر: ناچار

قلمرو ادبی: اژدها: استعاره از ضحاک / برنا، پیر: تضاد / برنا و پیر: مجاز از همه
قلمرو فکری: به ناچار پیر و جوان، آن استشهدنامه‌ی ضحاک را گواهی و تأیید کردند.

۱۲- هم آنکه یکایک ز درگاهِ شاه برآمد خروشیدنِ دادخواه

قلمرو زبانی: یکایک: ناگهان / خروشیدن: فریاد

قلمرو ادبی: دادخواه: کنایه از کاوه / واج آرایبی « د »

قلمرو فکری: در همان لحظه، ناگهان از دربار ضحاک، فریاد کاوه بلند شد.

۱۳- ستم دیده را پیش او خواندند بر نامدارانش بنشانند

قلمرو زبانی: مرجع او: ضحاک / بر: کنار

قلمرو ادبی: ستم‌دیده: مجاز کاوه / بر نامداران نشاندن: کنایه از احترام گذاشتن / واج آرایبی «ن»، «د»

قلمرو فکری: کاوه‌ی ستم‌دیده را نزد ضحاک فراخواندند و او را پیش بزرگانِ دربار نشانند.

۱۴- بدو گفت مهتر به روی دژم که برگوی تا از که دیدی ستم؟

قلمرو زبانی: برگوی: بگو

قلمرو ادبی: که (حرف ربط)، که (ضمیر): جناس همسان (تام) / روی دژم: کنایه از ناراحت و خشمگین

قلمرو فکری: ضحاک با عصبانیت از کاوه پرسید: «توضیح بده که از چه کسی ظلم و ستم دیده‌ای؟»

۱۵- خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاهانم کاوه دادخواه!

قلمرو زبانی: شاهان: ای شاه

قلمرو ادبی: دست بر سر زدن: کنایه از اظهار ناراحتی و اندوه / بر، سر: جناس

قلمرو فکری: (کاوه) فریاد زد و به نشانه‌ی اعتراض به ستم شاه، بر سر خود کوبید و گفت: «ای پادشاه، من

کاوه‌ی ستم‌دیده هستم.»

۱۶- یکی بی زیان مرد آهنگرم ز شاه، آتش آید همی بر سرم

قلمرو زبانی: بی زیان: «م» در «آهنگرم»: مخفف فعل اسنادی: آهنگر هستم.

قلمرو ادبی: آتش: استعاره از ظلم / آتش بر سرم همی آید: کنایه از اینکه از شاه بلا و ستم دیده‌ام / بیت

اغراق دارد.

قلمرو فکری: آهنگری بی‌آزارم اما از شاه (ضحاک) ظلم و ستم بسیاری دیده‌ام.

۱۷- تو شاهی و گر ازدها پیکری بیاید بدین داستان داوری

قلمرو زبانی: گر: یا / داوری: قضاوت

قلمرو ادبی: ازدها پیکر: تشبیه میان واژه‌ای (تو مانند ازدها هستی.) / داستان زدن: کنایه از سخن گفتن و

بیان اندیشه کردن.

قلمرو فکری: تو پادشاهی یا ازدها هستی؟ باید درباره‌ی سرگذشت من قضاوت کنی...

۱۸- که گر هفت کشور به شاهی تو راست چرا رنج و سختی همه بهر ماست...

قلمرو زبانی: را: حرف اضافه

قلمرو ادبی: هفت کشور: مجاز سرزمین های فراوان

قلمرو فکری: اگر تو پادشاه جهان هستی، چرا از پادشاهی ات، فقط رنج و سختی نصیب ما شده است؟

۱۹- شماریت با من بیاید گرفت بدان تا جهان ماند اندر شگفت

قلمرو زبانی: شمار گرفتن: حساب پس دادن

قلمرو ادبی: مجاز: جهان / مجاز از مردم جهان / شمار گرفتن: کنایه از حساب پس دادن

قلمرو فکری: لازم است برای این عملکرد ظالمانه‌ات به من حساب پس بدهی تا مردم جهان شگفت زده شوند.

۲۰- مگر کز شمار تو آید پدید که نوبت ز گیتی به من چون رسید

قلمرو ادبی: گیتی: مجاز از مردم دنیا

قلمرو فکری: امید است (شاید) در موقع حساب پس دادن به من بگویی که چرا می خواهی فرزند من را بگشی.

۲۱- که مارانت را مغز فرزند من همی داد باید ز هر انجمن

قلمرو فکری: و چرا می خواهی مغز فرزندان من را خوراک مارهایت کنی؟

۲۲- سپهید به گفتار او بنگرید شگفت آمدش کان سخنها شنید

قلمرو ادبی: به گفتار بنگرید: حس آمیزی

قلمرو فکری: ضحاک به حرف‌های او گوش داد و خیلی تعجب کرد که این سخنان جسورانه را از او می شنود.

۲۳- بدو باز دادند فرزند او به خوبی بجستند پیوند او

قلمرو زبانی: مرجع ضمیر «او»: کاوه

قلمرو ادبی: پیوند کسی را جستن: نظر او را جلب کردن

قلمرو فکری: فرزند او را به او بازگرداند و دلش را به دست آوردند. (از کاوه دلجویی کردند).

۲۴- بفرمود پس کاوه را پادشا که باشد بر آن محضر اندر گوا

قلمرو زبانی: «را»: حرف اضافه به معنای «به» / بر آن محضر اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم

قلمرو فکری: سپس ضحاک از کاوه خواست که آن استشهادنامه را امضا و تأیید کند.

۲۵- چو بر خواند کاوه، همه محضرش سبک، سوی پیران آن کشورش

قلمرو زبانی: سبک: سریع / این بیت و دو بیت بعدی موقوف المعانی اند.

قلمرو ادبی: پیران: مجاز از بزرگان

قلمرو فکری : هنگامی که کاوه، استشهدادنامه را خواند، با سرعت به بزرگان کشور رو کرد و...

۲۶- خروشید کای پایمردان دیو بریده دل از ترسِ گیهان خدیو

قلمرو زبانی: گیهان خدیو: خداوند جهان / این بیت و بیت قبلی و بعدی موقوف المعانی اند.

قلمرو ادبی: دیو: استعاره از ضحاک / دل بریده: کنایه از نترسیدن / خدیو، دیو: جناس ناهمسان

قلمرو فکری : فریاد برآورد که: ای حامیان ضحاک دیوسیرت که از خدای جهان نمی ترسید. (باور قلبی به خدا ندارید)...

۲۷- همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دل ها به گفتار اوی

قلمرو ادبی: روی نهادن: کنایه از رفتن ، توجه کردن / دل به گفتار کسی سپردن: کنایه از پذیرفتن و تسلیم

سخنان کسی شدن / اوی ، سوی ، روی : جناس

قلمرو فکری : همه‌ی شما جهنمی هستید. چون مطیع و تسلیم فرمان های ضحاک شده اید...

۲۸- نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز براندیشم از پادشا

قلمرو زبانی: بدین محضر اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم

قلمرو فکری : این استشهداد را گواهی و تأیید نمی کنم و هرگز از پادشاه ترسی ندارم.

۲۹- خروشید و برجست لرزان ز جای بدرید و بسپرد محضر به پای

قلمرو زبانی: لرزان : قید

قلمرو ادبی: به پای سپردن: کنایه از پای مال کردن و زیر پا گذاشتن / جای، پای: جناس /واج آرایی «ر»

قلمرو فکری : فریاد برآورد و در حالی که از خشم می لرزید، استشهدادنامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

۳۰- چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه

قلمرو زبانی: شد: رفت / انجمن گشت: جمع شدند.

قلمرو ادبی: بازارگاه: مجاز از مردم بازار

قلمرو فکری : هنگامی که کاوه از دربار شاه بیرون آمد، مردم بازار دور او جمع شدند.

۳۱- همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر، سوی داد خواند

قلمرو زبانی: را: فک اضافه (سراسر جهان)

قلمرو ادبی: داد: ایهام: ۱- عدل و داد ۲- داد و فریاد / جهان: مجاز از مردم جهان

قلمرو فکری : می خروشید و فریاد می زد و مردم را به برپایی عدالت (یا : قیام و اعتراض) دعوت می کرد.

۳۲- از آن چرم، کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخمِ درای

قلمرو زبانی: پشت پا: روی پا / این بیت و بیت بعد موقوف المعانی اند.

قلمرو ادبی: چرم: مجاز از پیش بند

قلمرو فکری: آن پیش‌بندِ چرمی که آهن‌گرها، هنگام ضربه زدن با پتک، بر تن می‌کنند...

۳۳- همان، کاوه آن بر سر نیزه کرد همانکه ز بازار برخاست گرد

قلمرو ادبی: گرد برخاستن: کنایه از آماده‌ی قیام شدن / کرد، گرد: جناس / بر و سر: جناس / واج آرای «آ»

قلمرو فکری: کاوه همان (پیش‌بند چرمی) را بر سرِ نیزه آویخت. در آن لحظه شورش و غوغایی از مردم

بازار برخاست و آماده قیام شدند.

۳۴- خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست

قلمرو زبانی: فعل «می‌گفت» به قرینه معنوی حذف شده است: [می‌گفت] ای نامداران... / این بیت و بیت

بعدی موقوف المعانی اند.

قلمرو ادبی: نیزه: مجاز از پرچم و درفش کاویانی

قلمرو فکری: کاوه، نیزه به دست حرکت می‌کرد و فریاد می‌زد: ای بزرگان خداپرست...

۳۵- کسی کاو هوای فریدون کند دل از بند ضحاک بیرون کند

قلمرو زبانی: بند: فریب و افسون

قلمرو ادبی: هوای کسی کردن: کنایه از میل به کسی داشتن / دل از بند بیرون کردن: کنایه از آزاد و رها شدن

قلمرو فکری: هر کسی می‌خواهد به فریدون بپیوندد، باید خود را از زنجیر بندگی و ستم ضحاک آزاد کند.

۳۶- بپوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل، دشمن است...

قلمرو زبانی: بپوید: حرکت کنید / «را» در مصرع دوم: فک اضافه (دشمن جهان آفرین)

قلمرو ادبی: مهتر اهریمن است: تشبیه / واج آرای «ن»

قلمرو فکری: حرکت کنید؛ زیرا، این پادشاه، شیطان است و دردل با خدا دشمنی می‌کند.

۳۷- همی رفت پیش اندرون مرد گُرد جهانی بر او انجمن شد، نه خُرد

قلمرو زبانی: گُرد: پهلوان

قلمرو ادبی: جهان: مجاز از مردم جهان / گُرد، خُرد: جناس

قلمرو فکری: مرد پهلوان (کاوه)، پیشاپیش می‌رفت و سپاهی انبوه، پیرامون او جمع شدند.

۳۸- بدانست خود کافریدون کجاست سر اندر کشید و همی رفت راست

قلمرو ادبی: سر اندر کشیدن: کنایه از رفتن

قلمرو فکری: کاوه از مخفیگاه فریدون اطلاع داشت. به همین سبب راه آنجا را در پیش گرفت و مستقیم و بی معطلی به آن جا رفت.

۳۹- پیامد به درگاه سالار نو بدیدندش آنجا و برخاست غو

قلمرو زبانی: مرجع «ش»: فریدون

قلمرو ادبی: نو، غو: جناس / واج آرایبی «د»

قلمرو فکری: کاوه به درگاه پادشاه جدید (فریدون) آمد، مردم، او را در آنجا (مخفیگاهش) دیدند و با دیدنش فریاد (خوشحالی) بلند شد.

۴۰- فریدون چو گیتی بر آن گونه دید جهان پیش ضحاک وارونه دید

قلمرو ادبی: جهان را وارونه دید: کنایه از به کام نبودن / جهان: مجاز از اوضاع جهان

قلمرو فکری: فریدون وقتی جهان را این چنین نابسامان و پر از تباهی دید، دریافت که حکومت ضحاک را رو به پایان است. (معنی دیگر مصراع دوم: امور دنیا را در حکومت ضحاک برعکس دید؛ یعنی، خوبی تبدیل به بدی شده و بدی تبدیل به خوبی...)

۴۱- همی رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه، دلی پر ز داد...

قلمرو ادبی: همی رفت چو باد: تشبیه / باد، داد: جناس / سر: مجاز از قصد و اندیشه

قلمرو فکری: فریدون به سرعت باد، مسیر را مرحله به مرحله طی کرد در حالی که سرش پر از کینه و انتقام و دلش پر از دادخواهی بود.

۴۲- به شهر اندرون هر که بُرنا بدند چه پیران که در جنگ، دانا بدند

قلمرو زبانی: به شهر اندرون: دو حرف اضافه برای یک متمم / این بین بیت و بیت بعدی موقوف المعانی اند.

قلمرو ادبی: برنا، پیر: تضاد / دانا بودن در جنگ: کنایه از مهارت و تجربه جنگی داشتن / که، که: جناس همسان

قلمرو فکری: جوانان شهر و پیران جنگ آزموده و باتجربه...

۴۳- سوی لشکر آفریدون شدند ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

قلمرو زبانی: شدند: رفتند

قلمرو ادبی: واج آرایبی «ن» / بیرون شدن: رها شدن

قلمرو فکری: به لشکر فریدون پیوستند و از دام و مکر حکومت ضحاک آزاد شدند.